

برای بررسی نوگرایی در ادبیات عرب، ناگزیر از تأکید بر سه مسأله ایم:

اول: پیش از آنکه به شاعر یا نویسنده ای صفت «نوپرداز» اطلاق کنیم باور مؤکد، داشته باشیم که وی سخنانی مشابه شعر یا مشابه نثر نمی سازد بلکه به واقع شاعر و نویسنده است، یعنی نویسندگی ادبی و هنری حرفه اوست و توان آن را دارد که خود و پیوندش با دیگران را به زبانی ادیبانه و هنرمندانه و به سبکی متمایز و خاص خود، بیان کند.

دوم: آنچه را که «سنتی» می نامیم به طور همه جانبه و عمیق بشناسیم و بدانیم سنتی ضروری به معنای «ضعیف» یا متناقض یا چیزی به نام «نو» نیست.

سوم: که ادامه دومی است، اینکه بدانیم «نو بودن» سند برتری نو بر سنتی نیست، و این تنها يك صفت است که گاه ممکن است به نثر یا شعری که در عین حال متوسط یا ضعیف باشد، اطلاق شود. به تعبیر دیگر «نو بودن» علامت تفاوت است، نه نشان ارزش.

شاید این اصلهای سه گانه بدیهی به نظر آید، اما در واقع، چنین نیست. در زندگی ادبی ما از جهتی میان «نو» و «سنتی» تا آنجا تضاد و تقابل وجود دارد که در عین حال که در نظر بعضی از ما اولی، هر چه می خواهد باشد، «پیشرفته» است و دومی، باز هر چه می خواهد باشد «عقب مانده»؛ در نظر بعضی دیگر همین ها، معانی کاملاً متناقض دارند.

از جهت دیگر در جهان ادب بلبشویی است، همگان ادعای ادیب بودن دارند، و همگان نیز ادعای منتقد بودن. نتیجه آن نابسامانی و آشفتگی است که باعث می شود همه آثار ادبی، همسنگ جلوه کنند و نتوان خوب و بد، و ارزشمند و پیش پا افتاده را از هم تشخیص داد. این دو مسأله، حاکی از کوتاه فکری و فقر فرهنگی، و خطرناکتر از آن، نشانه شناختن خود و نا آگاهی از حقیقت است.

از نوگرایی تا آفرینش

آدونیس (احمد علی سعید)

ترجمه: عبدالله شریفی خجسته

آدونیس را که می شناسید؟ شاعر سوری تبار لبنانی، همکار یوسف الخال (شاعر نو گرای نامدار) در مجله «شعر»، و سردبیر مجله «مواقف» از شاعران پیشتاز و بسیار نام آور امروز است که در اروپا هم خوانندگان بسیاری دارد. در نقد ادبی نیز صاحب نظر است، و به گفته دکتر مصطفی بدوی «نوشته های انتقادی اش مانند شعر او آسان فهم نیست».

آنچه می خوانید پژوهشی است استوار و بیطرفانه در نقد «نو» و «سنتی»؛ همان بحث دیر آشنا، اما از زبان یکی از پیشگامان سمبلیسم در شعر نو. خواندنی است. قسمت دوم آن را هم متعاقباً خواهیم فرستاد.

عبدالله شریفی خجسته

اشتباه می شود نظریه ای است قائل به بی اعتباری و کم ارزشی هر چه قدیمی است .

نماینده چنین تفکری در شعر عرب ابو نواس است علی الخصوص ، و ابو تمام و دیگر پیروان آن دو . و در زبان فرانسه رامبو ؛ که در سخن مشهورش می گوید : « شاعر باید بی تردید نو پرداز باشد » .

از این رو به جبران این سوء تعبیر احتمالی ، شخصاً مایلم در تعریف نو و کهنه فقط به تفاوت زمانی و تاریخی اکتفا کنیم ، بدون هیچ گونه ارزشگذاری . و پیرو آن ، ترجیح می دهم در ارزشگذاری نو و کهنه « آفرینش ادبی » را محک قرار دهیم . این اصطلاح بیگمان به توضیح و تعریف نیاز دارد که امیدوارم در فرصت دیگری به آن بپردازم . اما فعلاً « نو پردازی » را به همین معنای « آفرینش » بکار می برم .

۴

همچنین مایلم نخست توضیح دهم که وقتی از « نوآوری » در جامعه عرب سخن می گویم ، به دانش ، فلسفه ، یا تکنولوژی کاری ندارم . سخن تنها در باره هنر و ادبیات است .

در این کلام اشاره ای است به شکافهای موجود در جامعه عرب ، که بررسی آن ضروری است ، و هم جذاب ؛ اما در زمینه ای دیگر است . این بحث پرسشهایی را پیش می آورد که خود ناشی از این سؤال است : در جامعه ای که تمام زمینه های دیگر بر پایه تقلید بنا شده ، نوآوری ادبی چگونه ممکن است ؟

می خواهم بگویم ما از نخست در درک معنای نوگرایی در غرب به اشتباه رفته ایم . به رابطه آرگانیک آن با تمدن غرب توجه نکردیم ، بویژه به پایه های فکری اش . ما به ادبیات نو فقط به عنوان ساختمانها و مجسمه های زیبایی نگاه کردیم . جلوه های نو گرایی را در میدان هنر و ادب دیدیم اما ریشه های تفکری و اساس اندیشگی را در پشت سر آن ندیدیم . به همین جهت مبانی اصلی این پیشرفت را چه در ادبیات و چه در زندگی ، گم کردیم .

۵

نوگرایی - به معنای آفرینش - در عرصه مواریث عربی / اسلامی و در مورد دستاوردهای گذشته ، فقط « حرکت » است و پوشش . و بر این اساس نشان اصلی اش « ایجاد تغییر » . بنا بر این نه تئوری تعریف شده ای دارد و نه روش مشخصی . همچون خط افق است که با « حرکت » زمین و تغییر نور لحظه به لحظه فضای حال را کیفیتی نو می بخشد ، بی آنکه فضای گذشته را از میان ببرد و با اینکه ، به ضرورت ، از گذشته جداست ، نیز ، به ضرورت ، استمرار همان گذشته است . چرا که آفرینش هر زیبایی تازه ای در زبان ، ناچار ، مستند به گذشته زیبایی شناختی آن است .

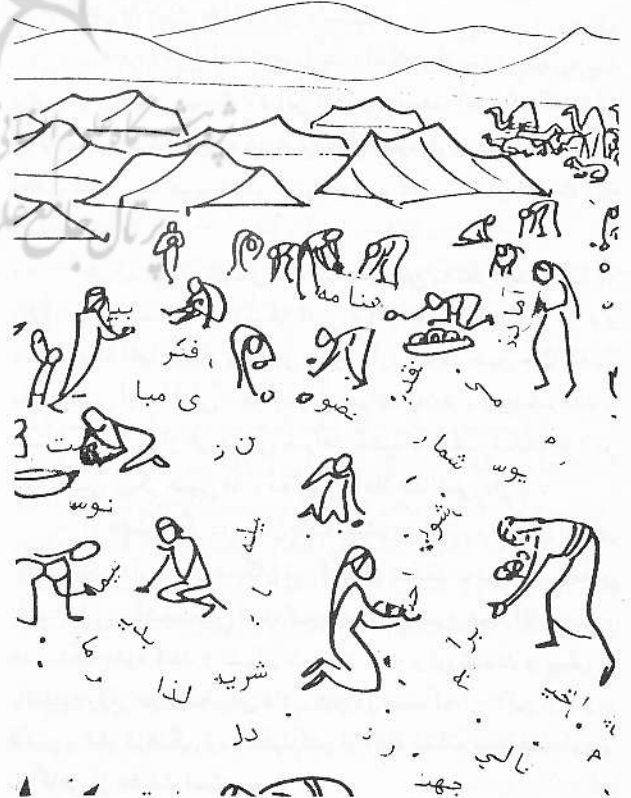
زبان ، خود شخصیتی مستقل دارد و نمی توانیم جز از درون خودش و با تکیه بر نهاد خلاق و ویژگیهای زیبایی شناختی اش ، آن را تعریف کنیم . اگر به واقع « نو » باشید در

گمان نمی کنم کسی بتواند بگوید مثلاً رنه شار ، سن ژان پرس ، میشو ، برتون ، بونفسوا ، و یا دبوسی ، نوتر از هراکلیتوس ، نیچه ، هولدر لاین ، گوته ، رامبو ، بودلر ، مالارمه ، لوتر ، و یا مون هستند ؛ مگر از نظر زمانی . این موارد که از ادبیات شعری فرانسه گفتم (و عمداً به فرانسه اشاره کردم زیرا نخستین مرجع ماست در ادبیات نو) تماماً بر شعر عربی ، صادق است . ابو نواس ، ابوتام ، مستنبی یا معری ، از گلگمیش و امرؤالقیس جدید تر نیستند ؛ جز به حساب زمان . و سیاب ، حاوی ، خال ، و عبید الصبور (تنها از رفتگان نام می آورم) ، جز به جهت تاریخی از ابونواس و ابوتام و دیگرانی که نام بردم نوتر و جدید تر نیستند . این به گونه ای خدشه ناپذیر روشن می کند که وقتی اثری را « نو » می نامیم ، منظورمان آن نیست که به طور مطلق از تمام آثار پیش از خود پیشرفته تر است . مقصود چیزی است فراتر از زمان ؛ که به خمیر مایه و سرشت و ابعاد آن اثر مربوط است .

مسأله این است که این خمیر مایه و این نهاد چیست ؟ این ابعاد کدامند ؟ تنها چیزهایی که بیشتر آنان که از نو پردازی در زبان عربی سخن می گویند ؛ آن را از یاد می برند .

۳

می ترسم این تقسیم بندی نو و کهنه منجر به اشتباهی شود که آن نیز به نوبه خود نتیجه گیری نادرستی را در پی آورد مبنی بر اینکه نو بودن خود به خود ارزش است ، یا اینکه سنتی بودن ارزش دیگری است در جای خود . آنچه موجب تحریک این



درون همین سرشت ، نفس می کشید نه در بیرون از آن و در حاشیه و کنارش . یعنی حیات نو شما ، بسته به همان ارزش نهادین زبان است و به ظرفیتهای پایان ناپذیرش .

نوگرایی یعنی همین اشراف و همه جانبه نگری ، یعنی همین رؤیای فراگیر ، و بدون اینها چیزی نیست جز شکلی سست پا .

به تعبیر دیگر می توان گفت : مُحدَث (= نوپدید) در معنای لغوی اصلی آن یعنی « آنچه در کتاب (۱) ، سنت (۲) ، و اجماع (۳) شناخته شده نیست . این ، در اصل تعریفی دینی است ، ولی بعد ها به شعرهایی اطلاق گردید که با اشعار کهن و آشنا ، تفاوت دارند و اجماعی بر آن در کار نیست . این شعر متفاوت همان است که « نو » یا « آزاد » نامیده شده است .

نیز می توانیم بگوییم « نو » صفتی ست برای آنچه از پیش شناخته شده نباشد . بر این اساس ، هر عصری « نو » های خود را دارد . بدین ترتیب روشن می شود که امکان ارائه تعریفی مشخص از شعر نو ، با نشانه هایی ثابت و همیشگی وجود ندارد . این يك حرکت تاریخی است و به همین دلیل نه از گذشته اش جداست و نه از آینده اش گسسته . نوگرایی آمیزه ای ست از پیوستگی و گسستگی .

اما نوگرایی هرچند تعریف پذیر نیست می توان گفت همواره در تاریخ بشر وجود داشته است ، پیدا یا پنهان .

۶

با توجه به این خط افق ، سخنی که با فرهنگ گذشته ، از ریشه ، قطع رابطه ای همه جانبه کرده باشد هیچ پایه و اساسی ندارد ، نه در شعر و نه در شعور .

درست است که من شخصاً از جدا شدن و دور ریختن گذشته سخن گفته ام اما در زمینه ای ست کاملاً متفاوت و از جنبه ای اساساً مغایر با این .

در اینجا مقصودم این است که بگویم شاعر عرب زبان ، هر قدر بزرگ باشد ، نخواهد توانست زبان عربی را در کلام خود مجسم کند ، زیرا این زبان از او بزرگتر است . و پیرو آن می گویم : بر شاعر نو پرداز است که با زبان مادر ، پیوند برقرار کند نه با نوادگانش . وقتی از يك رحم ، فرزندان زاده می شوند که در همه چیز با یکدیگر متفاوت اند ، پس قطعاً مادر زبان نیز ، فرزندان دارد که در نوشتار ، کاملاً مخالف هم اند . این گونه گونی ، دلیل غنای زبان است و هرگز به معنای نا تنی بودن بعضی از فرزندان نیست ، به هیچ وجه . مگر در يك صورت و آن اینکه مادر را به دور افکنیم و از او ببریم . یعنی زبانی را که با او می نویسیم وانهم .

بدون این آگاهی و اشراف فکری ، نو پردازی ادبی / هنری در زبان عربی بزودی شکست خواهد خورد و این چیزی است که نشانه هایش در حال ظهور است . به باور من وظیفه شاعران جوان - که استعدادهای درخشنده ای در میانشان هست - این است که فراتر

از شکل و قالب و فراتر از نظم و نثر ، در نوپردازی و دشواریهای آن به دقت بیندیشند . بر آنان است که بدانند پایه گذاران نو پردازی در غرب مانند رامبو و بودلر و مالارمه ، خود از پیروان کلاسیسیسم بوده اند .

یعنی « نو » را جز به لطف پیوند عمیق و جدی با « سنتی » نیافریده اند . « نو » قطع پیوندی نیست مگر با نوع رابطه های قدیمی میان واژه ها با یکدیگر و میان واژه ها و اشیاء . برخی ، شاعران نو پرداز عرب را متهم می کنند که قالبهای شعری شاعران غرب را الگو قرار داده اند . این حرفی ست باطل . کسانی که زبان شعر را می شناسند می دانند که در شعر ، شکل ، قابل تقلید نیست . به این دلیل ساده که اصلاً وجود مستقلی ندارد و مانند شکل يك ظرف یا يك ابزار نیست . نسبت شکل و محتوا در شعر مثل نسبت روح است در انسان ، که عاریه گرفتنی نیست . جسم ، تنها ، جسم يك روح است و شکل ، تنها شکل يك شعر . از این گذشته ساختمان شعر عربی ، بویژه در آهنگ کلام ، با دیگر زبانها متفاوت است . به همین جهت عاریه گرفتن شکل يك شعر غیر عربی برای شعری عربی ، ناشدنی است ، مگر در يك حالت و آن اینکه آن شعر عربی ساختگی باشد . زبان همانطور که گفتم بیکره ای است پیوسته که پیوند اندام بیگانه را نمی پذیرد . زبان جز آنچه را از خودش باشد بر نمی تابد ، وصله بردار نیست .

۸

پیش از هر چیز « نو پردازی » شاعر آفرین نیست ، بلکه به عکس ، شاعر است که نو را خلق می کند . آفرینش فراتر از نو پردازی و سنتی سرایی است . راه اصلی آن است و این دو تابعی از آن . شاعری که فرآورده نوپردازی باشد کالای مصنوعی است ...

۹

« شعر » نامیدن بعضی از عبارات بدون وزن ، گسستن از زبان عربی نیست ، بلکه رها شدن از وزنها « خلیلی » (۴) است . اضافه می کنم که این نامگذاری ، ریشه در اشاراتی دارد که نشان می دهد اعراب گذشته برخی از نثرها را شعر نامیده اند . قوی ترین دلیل ، اینکه نص قرآن را که نه موزون است و نه مقفی شعر خوانده اند .

۱۰

گفتم « نو پردازی » تفاوت است و « دیگرگونگی » . اما این تفاوت چندان ژرف و گسترده و پیچیده است که گاه به گسیختگی از تاریخ و از گذشته ، نزدیک می شود ، زیرا میدانگاه

رویش آن ، « حال » است . و چه بسا به انگیزه احساس همین فاصله است که گروهی علیه گسستگی و بریدن از سنت ، موضع می گیرند . اینان راز آفرینش ادبی و سر پویایی آن را در نمی یابند و گرفتار فرم اند که به واقعیتهای ملموس می پردازد و توجیه کننده آن ، اهداف و مصالح مستقیم سیاسی ، فرهنگی ، و

اجتماعی است .

این فاصله و گسستگی ، در « آفرینش » و « نقد » ادبی هر دو ، به یک میزان جلوه گر است . در بخش اول : اشعاری وجود دارند که از شعر سنتی ، به عنوان تنها پایه های ریشه بسته در حافظه ها ، سلیقه ها و دیدگاهها ، کلاً دور شده و از آن بریده اند . وجود این آفرینشهای نو ظاهراً چنین می نماید که در صدد است آن پی کهن را از یادها و ذائقه ها بزداید و آن ارزشها و مفاهیم رسوخ یافته را از ریشه بزند .

در بخش دوم ، که مسأله واضح تر و برخورد با آن بیشتر است ، این گسستگی در نمودهای زیر متجلی است :

الف - نقد نو مفاهیم متعارف شعر سنتی . این نقد از دریافتها و ملاکهایی بهره می گیرد که با نقد سنتی بیگانه است .

ب - برخی منتقدان مفهومی تازه از شعر و تصویری نو پدید از نقش آن ، ارائه می دهند که « شعر » را از موضوعات سنتی خاص زندگی سیاسی / اجتماعی قدیم ، آزاد می کند ، بویژه آنچه مربوط به مدح ، هجو ، رجز ، و مرثیه است : موضوعاتی زائیده اوضاع و روابطی خاص که شعر ابزار بیان آن بوده است . بدین ترتیب شعر به عناصر نخستین خود یعنی « واژه » ، « آهنگ » و « تصویر » باز می گردد تا با ساختن « شعر نو » که بیانگر « مسائل نو » است با « جهان نو » و پیچیدگیهای خاص آن رویاروی شود . و چنین به نظر می آید که گویا همین نگاه نو ، به معنای به گور سپردن نقش شناخته شده ای ست که شعر سابقاً داشته و در حافظه جامعه مانده است ، و گویا ، به نظر این حافظه جمعی ، از میان رفتن آن نقش ، به معنای مرگ شعر است .

ج - جنجال بر سر لفظ (کالبد) و معنی (روح) ، اندک اندک در حال افول است ، زیرا آنچه در قدیم این دو را از یکدیگر جدا می کرده امروزه اعتبار خود را از دست داده است . امروز به شعر به عنوان واقعیتی واحد و تجزیه ناپذیر نگریسته می شود . شعر امروز خود را با ملاکهایی که پیش از او وجود داشته است نمی سنجد ، بلکه ملاکها را در ذات خود می جوید . این است که شعر بی مرز شده است و به سویی گام بر می دارد که تعریف تازه ای از خود ارائه دهد ؛ تعریفی متفاوت با گذشته .

و باز همه اینها این باور را به اذهان جامعه القا می کند که « نو گرایی » کنند و دور انداختن سنت است .

د - نقد ، دنیایی را در انسان کشف کرده که در گذشته ناشناخته ، فراموش شده ، و یا سرکوب شده بوده است : جهان ناخود آگاه .

نقد امروز این جهان ناخود آگاه را در کفه ای برابر با خود آگاه آدمی قرار می دهد و انسان را واحدی تفکیک ناپذیر توصیف می کند . ارائه و بیان و نوشتن از شعور « خود آگاه » کافی نیست ، چاره ای وجود ندارد مگر آنکه از « ناخود آگاه » خود نیز بنویسیم . این نیز از آن مواردی است که بریدن و



گسیختن از سنت را به اذهان می آورد .

فرازهای یاد شده را می توان عوامل پندار نادرست سنتیان دانست از قطع پیوند با میراث گذشتگان ؛ درست همانند پندار نادرست نوپردازان از نوپردازی ، که بیشتر در بحث منتشر شده دیگری از آن سخن گفته ام .

پایرگها :

۱ - قرآن .

۲ - گفتار و کردار پیامبر و جانشینانش .

۳ - اتفاق نظر و هم رأی فقها در فتاوی .

۴ - خلیل ابن احمد ، بنیانگذار اوزان عروضی .